

## اعتصابات گسترده در هند و برزیل به مثابه زمینه‌ای برای اتحادیه‌گرایی جدید جنبش‌های اجتماعی

یورگ نواک\*

ترجمه‌ی رسول قنبری



به گوهر عشقی



## چکیده

از زمان بروز بحران جهانی اقتصادی در سال ۲۰۰۸، بسیاری از کشورها شاهد ناآرامی‌های کارگری و انواع اعتراضات و اعتصابات در صنایع بوده‌اند. یکی از ویژگی‌های بارز موج اعتصابات گسترده‌ی اخیر در اقتصادهای نوظهور، شکل‌گیری اشکال جدید همکاری میان مبارزات کارگران و سایر جنبش‌های اجتماعی بوده است. با وجود این، پژوهش‌ها درباره‌ی جنبش‌های اعتراضی پس از سال ۲۰۰۸، عموماً نتوانسته‌اند اعتصابات عمومی یا اشکال سازمانی را که به دنبال اعتصابات ظهور کرده‌اند، مد نظر قرار دهد. هدف مقاله‌ی حاضر این است که این شکاف را پر کند و با استفاده از مطالعات موردی اعتصابات جمعی در هند و برزیل ببیند که آیا این ائتلاف جدید را می‌توان در چارچوب اتحادیه‌گرایی (unionism) جنبش اجتماعی توصیف کرد یا نه. این پژوهش می‌کوشد ویژگی‌هایی که اشکال جدید بسیج را از اشکال قدیمی متمایز می‌کند شناسایی کند و ببیند کدام باز-مفهوم‌پردازی‌ها (re-conceptualizations) در مطالعات جنبش اجتماعی و پژوهش‌های مربوط به روابط صنعتی، برای درک چالش‌های پیش روی این ائتلاف جدید ضروری است. در عین حال، این مقاله به محدودیت‌های رویکرد «شبکه‌های کارگری» (networks of labour) نیز می‌پردازد.

## مقدمه

سال‌های پس از آغاز بحران جهانی اقتصاد در سال ۲۰۰۸، شاهد موجی از اعتراضات و جنبش‌های اعتصابی در سراسر جهان بودیم. بیشتر اقتصادهای نوظهور، از جمله چین، هند، برزیل و آفریقای جنوبی، تحت تأثیر ناآرامی‌های گسترده‌ی کارگری قرار گرفتند.<sup>(۱)</sup> این اعتصاب‌ها خارج از فدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری موجود بسیج شده، و مشخصه‌ی آن‌ها سطح منازعات خشونت‌آمیز با نهادهای دولت سرکوبگر و انواع جدید اتحادیه‌هایی است که میان کارگران و سایر بازیگران اجتماعی ایجاد شده است. تحلیل این اعتصابات موجب افزایش درک صحیح از تشکیلات و مقاومت کارگران که فراتر از تمرکز محدود بر محل کار است می‌شود؛ یعنی همان نوع اعتراضاتی که به‌طور سنتی با حمایت اتحادیه‌های کارگری در جوامع لیبرال دموکراتیک غرب انجام

می‌گیرد و در پژوهش‌های دانشگاهی مربوط به روابط صنعتی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مطالعات اولیه در مورد روابط صنعتی (گولدنر، ۱۹۵۴؛ هیلر، ۱۹۲۸) و تمرکز اخیر بر روی اشکال مختلف سازمان کارگری (کوئه و یوردهوس-لیر، ۲۰۱۱؛ هرود، ۲۰۱۰، لیدون و همکاران، ۲۰۱۵؛ مک‌براید و گرین‌وود، ۲۰۰۹) تأکید می‌کنند که سازمان‌های اجتماعی (community organizations) فراتر از محل کار، بیشترین اهمیت را برای مبارزات کارگری دارند. این حقیقت اغلب توسط نوع خاصی از اتحادیه‌های کارگری پنهان شده است، حتی اگر این اتحادیه‌های کارگری خود پایه در این اجتماعات داشته باشند. همچنین این رویکرد منطبق بر یافته‌های اخیر است که می‌گوید اشکال سازمانی اتحادیه‌ی کارگری فوردیستی که پس از جنگ جهانی دوم بر یک منطقه‌ی جغرافیایی کوچک غالب بودند، به سرعت در برابر سرمایه‌سالاری جهانی و کنترل‌نشده اهمیت خود را از دست می‌دهند (همچنین بنگرید به برمن و فن‌درلیدن، ۲۰۱۴).

ایده‌ی تمرکز بر شبکه‌های کنش‌گرایی کارگری (بنگرید به زاجاک و همکاران در مقدمه‌ی بخش مباحثه (Debate)) می‌خواهد با برجسته کردن سه جنبه، در این رشته‌ی پژوهشی سهیم شود: (۱) شبکه‌سازی میان‌سازمانی در نیروی کار، (۲) سازمان‌دهی در امتداد زنجیره‌ی ارزش، و (۳) ماهیت چندفضایی (multispatial) سازمان کارگری. باین‌حال، بحث من این است که واژگان (terminology) شبکه‌های کارگری در شناسایی نوع جدیدی از ائتلاف‌هایی که در پژوهش خود می‌شکافم، دارای کاستی‌هایی است، چرا که این شبکه‌ها میان کارگران اعتصاب‌کننده و سازمان‌های اجتماعات فراتر از تمرکز بر نیروی کار است و درک گسترده‌تری از مسائل اجتماعی و سیاسی دارد. بنابراین، شکافی که در سال‌های اخیر هم در سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی و هم در پژوهش‌های مربوط به جنبش‌های اجتماعی در اثر مرکزگی میان سازمان‌های کارگری و اجتماعات رخ داده است، محو می‌شود و بار دیگر با تمرکز بر شبکه‌های کارگری، مخاطرات کاهش می‌یابد. بحث درباره‌ی جغرافیای نیروی کار و اتحادیه‌گرایی اجتماعات (کوئه و یوردهوس-لیر، ۲۰۱۱، هرود، ۲۰۱۰؛ مک‌براید و گرین‌وود، ۲۰۰۹) از چارچوب حوزه‌ی مطالعات جنبش اجتماعی و نیروی کار فراتر رفته است. درحالی‌که به نظر می‌رسد بحث در مورد شبکه‌های نیروی کار با اعطای برخی امتیازات کوچک، مانند گسترش درک آنچه که به‌عنوان سازمان نیروی کار

تعریف می‌شود، برای بازسازی خود از نو مرز چارچوب مطالعات نیروی کار را برپا ساخته است. در بخش نتیجه‌گیری این مقاله، با اشاره به مطالعات موردی که در ادامه ارائه شده است، استدلال نظری گسترده‌تری برای این انتقاد از مفهوم شبکه‌های نیروی کار ارائه خواهیم کرد.<sup>(۲)</sup>

استدلال مقاله‌ی من این است که اشکال جدید ائتلاف میان کارگران اعتصاب‌گر و سایر بازیگران جنبش اجتماعی، در دوره‌ی پس از بحران ۲۰۰۸ به وجود آمد. فرضیه‌ی من این است که این ائتلاف‌ها به ایده‌ی عمومی اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی شباهت دارند، اما دارای برخی ویژگی‌ها و الگوهای سازمانی‌اند که تفاوت چشمگیری با نسل اول اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دارند. بنابراین مقاله چند پرسش را مطرح می‌کند. ویژگی‌های خاص شکل جدید اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی چیست؟ کدام یک از باز-مفهوم‌پردازی‌های مطالعات جنبش اجتماعی و پژوهش‌های روابط صنعتی، برای درک چالش‌های جدیدی که این ائتلاف با آن‌ها روبرو می‌شود ضروری است؟ آیا تفکیک پژوهش‌ها در روابط صنعتی و جنبش‌های اجتماعی با توجه به رخداد‌های اخیر ناآرامی‌های اجتماعی منطقی است (دیانی، ۲۰۱۵)؟

من دو مطالعه‌ی موردی را از کارهای میدانی خود برای روشن کردن عملکرد داخلی این ائتلاف‌های جدید ارائه می‌دهم که در هند و برزیل در ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ انجام شده است. این مطالعات مربوط به ناآرامی‌های کارگری است که در اوضاع نابسامان اقتصادی در دو کشور رخ داده است: اولی در یکی از دو کارخانه‌ی بزرگ خودروسازی هند، ماروتی سوزوکی (Maruti Suzuki) در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲؛ و دیگری، اعتصاب‌های سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ در بزرگ‌ترین سایت ساخت‌وساز برنامه‌ی صنعتی سال‌های اخیر برزیل با بودجه‌ی دولتی، برنامه‌ی شتاب رشد (PAC)، نیروگاه برق‌آبی در بلو مونت (Belo Monte) که در دوران اوج کار، ۳۵ هزار کارگر ساخت‌وساز را در استخدام خود داشت. بنابراین، این مطالعات موردی نه تنها در مهم‌ترین مراکز سرمایه‌گذاری و فعالیت صنعتی، بلکه در بخش‌های اقتصادی نیز که در دوره‌های ناآرامی کارگری رشد چشمگیری داشته‌اند، انجام شده است.

در هر دو جنبش اعتصابی، ائتلاف با بازیگران خارجی صنایع تحت تأثیر اعتصاب، جنبه‌ی مهمی از مبارزات محسوب می‌شد. درحالی‌که کارگران ماروتی با دانشجویان و روشنفکران رادیکال ارتباط برقرار می‌کردند، کارگران ساخت‌وساز در برزیل با جنبش مقاومت منطقه‌ای که در اعتراض به نیروگاه برق‌آبی برنامه‌ریزی شده تشکیل شده بود، همکاری داشتند. همکاری با سایر بازیگران جنبش اجتماعی، در هر دو مورد موجب تقویت مبارزه در لحظه‌های سرنوشت‌سازی که در آن، کارگران فاقد منابع سازمانی یا انجمن بودند، می‌گردید.

گفتنی است که شبکه‌های محلی و ملی در هر دو مورد، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای داشتند، درحالی‌که همکاری یا همبستگی فراملی چندان چشمگیر نبود (در مورد مبارزات هندوستان) یا اصلاً وجود نداشت (در مورد برزیل). ریشه‌ی این امر را می‌توان در این واقعیت جستجو کرد که سازمان‌های کارگری درگیر در این مبارزات، از روابط بین‌المللی قوی برخوردار نیستند و فاقد منابع و دانش زبان‌های خارجی‌اند که به آن‌ها امکان می‌دهد یک مبارزه‌ی بین‌المللی مؤثر را حفظ کرده و سازمان دهند.

در هر دو مطالعه، شکل جدیدی از سنت قدیمی اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی (Social Movement Unionism) بدون اشاره‌ی صریح به مفهوم آن، بار دیگر اجرا شد. به‌نظر می‌رسد اگرچه حامیان اصلی اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰- مانند واحد مرکزی کارگران (CUT)، اتحادیه‌ی کارگران متحد در برزیل، و کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی (COSATU)- منطق حکومتی را کمابیش پذیرفته‌اند، رویکرد گردهم‌آوردن وجوه مختلف مقاومت توده‌ای همچنان برای بازیگران جنبش اجتماعی ثمربخش است. واضح است که نوع جدید اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، مانند پایان آپارتاید در آفریقای جنوبی یا خروج از دیکتاتوری در برزیل در دهه‌ی ۱۹۸۰، هدف واسطی ندارد. درحالی‌که اتحادیه‌گرایی قدیمی، اعتراضی علیه رژیم‌های ملی استبدادی بود که در آن مبارزات کارگران نقشی اساسی یافتند، اتحادیه‌گرایی جدید نوعی مقاومت اغلب محلی در برابر الگوی جهانی توسعه‌ی غارتگر است (ایوانز، ۱۹۸۹)؛ بنابراین، کل الگوی توسعه‌ی اجتماعی و سیاسی در معرض خطر است. و برخلاف دهه‌ی ۱۹۸۰، در اتحادیه‌گرایی جدید هیچ سازمان سیاسی متمرکز مانند حزب کارگر برزیل (Partido dos Trabalhadores) یا کنگره‌ی ملی آفریقای

جنوبی (ANC) وجود ندارد که نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. این موضوع موجب پدید آمدن پرسش‌های مهمی در مورد چالش‌های خاص فراروی اشکال معاصر مقاومت کارگران می‌شود.

### نوع «قدیمی» اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی

برای این‌که ادعای خود مبنی بر ظهور شکل جدیدی از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی را روشن کنم، لازم است واژگان آن را توضیح دهم. اصطلاح «اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی» توصیفی استقرایی بود از تجارب بسیج کارگران که انتظار می‌رفت (یا امید بود) الگویی برای اشکال بعدی جنبش‌های طبقه کارگر باشد؛ تجربه‌های مشابه دیگر نیز زیر چتر این اصطلاح قرار می‌گیرند. این اصطلاح در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ وارد بحث‌های آکادمیک شد (لمبرت، ۱۹۸۹؛ لمبرت و وبستر، ۱۹۸۸؛ اسکاپس، ۱۹۹۱؛ واترمن، ۱۹۹۱؛ وبستر، ۱۹۸۷)، زمانی که برای توصیف بسیج طبقه‌ی کارگر در کره‌ی جنوبی، برزیل، آفریقای جنوبی و لهستان که مبارزات دموکراتیزه‌سازی را با موضوعات سنتی مرتبط با حقوق کارگران ترکیب کردند به کار گرفته شد. از آنجاکه ویژگی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی، همکاری اتحادیه‌های کارگری و سایر بازیگران جنبش‌های اجتماعی است، همگرایی استراتژی‌ها و ایده‌های سیاسی جنبش‌های جدید اجتماعی با تاکتیک‌های طبقه‌ی کارگر، به‌عنوان «ماهیت» اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی شناخته می‌شد. علاوه بر این، با زمینه‌های معاصر مبارزه و گفتمان سیاسی غالب مطابقت داشت، و تقاضای دموکراسی و/یا دموکراتیزه‌سازی سپهرهای اجتماعی در مرکز برنامه‌ی سیاسی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قرار گرفته بود. تجربه‌ی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی پیوسته در بحث‌های مختلف استراتژیک، دانشگاهی و سیاسی مطرح می‌شد (آگانون و همکاران، ۲۰۰۹؛ ریس، ۲۰۰۵؛ واندنبرگ، ۲۰۰۶)، درحالی‌که پیش‌قراولان پیشین آن مانند مینجونچانگ (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره‌ی جنوبی؛ KCTU)، واحد مرکزی کارگران در برزیل، کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی در آفریقای جنوبی، و همبستگی (Solidarnosc) در لهستان، همه در ترتیبات سنتی کورپوراتیستی ادغام شده‌اند.<sup>(۳)</sup>

این پرسش همچنان پابرجاست که آیا اشکال جدید ناآرامی‌های کارگری را - که اغلب در همان کشورهایی رخ می‌دهد که تجربه‌ی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی دارند- می‌توان و یا باید از دریچه‌ی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی دید. پیتر واترمن (۱۹۹۱) در یکی از متون تأثیرگذار، خصوصیات اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی را در هفت مورد بیان کرد، که می‌توان به‌طور خلاصه چنین بیان کرد: (۱) کنترل کارگری و اتحادیه‌ای بر فرآیندهای اقتصادی و همکاری با اجتماعات متأثر از صنعتی شدن؛ (۲) کاهش زمان کار، و مبارزه با تقسیمات اجتماعی کار؛ (۳) همکاری با کارگران غیراتحادیه‌ای یا طبقات اجتماعی؛ (۴) همکاری با سایر جنبش‌های اجتماعی؛ (۵) تحول دموکراتیک در تمام روابط اجتماعی؛ (۶) همکاری با احزاب سیاسی و دولت‌های دوست؛ (۷) مخالفت با پیشاهنگ‌گرایی (vanguardism)، به نفع همکاری‌های افقی (horizontal cooperation).

بنابراین، قرار بود اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی بر اکونومیسم و کورپوراتیسم جنبش کارگری دیرپا که مسائل اجتماعی گسترده‌تر را از «وظیفه‌ی اصلی» سازمان‌های کارگری جدا می‌کرد، غلبه کند. درحالی‌که قصد ندارم وارد این پرسش شوم که چرا پیش‌قراولان قدیمی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی با این دستور کار موفق نبودند، اما می‌توان این پرسش موجه را مطرح ساخت که آیا نونوار کردن اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی همان مسیر الگوی پیشین را دنبال می‌کند؟ همچنین می‌خواهم بر تفاوت‌های آشکار میان ناآرامی‌های کارگری امروز و بسیج کارگران در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تأکید کنم. تمرکز ملی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی در شکل‌سازمانی فدراسیون‌های اتحادیه‌ی ملی و احزاب ملی منعکس می‌شد، درحالی‌که امروز ما با تضاد مقاومت‌های محلی و الگوی جهانی توسعه‌ی غارتگرانه که به کارگران، دهقانان و سیستم اکولوژیکی آسیب می‌رساند روبرو هستیم. مقاومت محلی و منطقه‌ای در برابر الگوی جهانی، اصلی‌ترین سرمشقی است که می‌توان در این ائتلاف‌های جدید مشاهده کرد؛ این امر نقطه‌ی مقابل مقاومت ملی در برابر الگوی ملی در اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی است. تمرکز عمدتاً ملی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی اولیه، نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ای است که در اولین مفهوم‌سازی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ منعکس نشده بود.

تفاوت قاطع دیگری نیز میان نوع قدیم و جدید اتحادیه‌گرایی وجود دارد که مربوط به معیار ششم است: اتحادیه‌گرایی قدیمی دارای یک سازمان سیاسی ملی در مرکز خود بود، و آن را فراتر از ائتلاف اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی قرار می‌داد. در اتحادیه‌گرایی جدید، احزاب سیاسی و سایر سازمان‌های سیاسی ملی یا نقشی ندارند، یا نقشی جزئی دارند که با حزب کارگر در برزیل یا کنگره ملی در آفریقای جنوبی در دهه‌ی ۱۹۸۰ قابل مقایسه نیست. اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی جدید در هیچ یک از کنفدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری ملی قرار نگرفته است که بتوان آن را با اتحادیه‌هایی که در اتحادیه‌گرایی قدیمی مانند واحد مرکزی کارگران و کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی بودند مقایسه کرد. بنابراین، اشکال سازمانی اتحادیه‌گرایی جدید محلی و منطقه‌ای‌اند (نه ملی)، درحالی‌که اشکال مقابل آن جهانی‌اند (نه ملی). خلاصه این‌که، زمینه‌ی سیاسی به‌طرز چشمگیری تغییر کرده است: جنبش‌های مقاومت به دلیل فشار زیادی که به‌واسطه‌ی تغییر ساختار کار و فقدان راه‌حل‌های سازشی اعمال شده است، رادیکالیزه شده‌اند، درحالی‌که دولت‌ها و طبقات سرمایه‌دار موضع سختگیرانه‌تری نسبت به مطالبات کارگران و جنبش‌های اجتماعی گرفته‌اند. این تغییرات سیاسی و اقتصادی در یک پیکربندی فضایی (spatial constellation) جدید از مقیاس‌های مبارزه منعکس شده است. موقعیت فرودستانه‌ی کارگران و جنبش‌های اجتماعی در زوال آن‌ها به سطح محلی و منطقه‌ای (تنزل سطح) منعکس شده است، درحالی‌که موقعیت غالب طبقه‌ی سرمایه‌دار و الگوی توسعه‌ی آن بیشتر در سطح جهانی قرار دارد تا در سطح ملی (ارتقای سطح). بدون در نظر گرفتن این تفاوت‌ها، نخواهیم توانست خاص‌بودگی جنبش‌های مقاومت اجتماعی معاصر را درک کنیم.

به‌منظور بررسی پویایی‌های نزاع و الگوهای سازمانی ائتلاف‌های جدید میان کارگران و جنبش‌های اجتماعی، تصمیم گرفتیم اعتصابات هند و برزیل را بین سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ تحلیل کنیم. در آن زمان، صنعت خودروسازی در هند و صنعت ساخت‌وساز در برزیل با حوادث بزرگ ناآرامی‌های کارگری روبرو بودند، اگرچه کل این بخش‌های اقتصادی و شرکت‌های تحت تأثیر آن در ۱۰ سال گذشته و همچنین در این دوره‌ی



خاص، رشد مستمری داشته‌اند. از این گذشته، این صنایع بخش‌های اصلی اقتصاد ملی هستند، نه بخش‌های حاشیه‌ای. این دو بخش در دوره‌ی ۱۵-۲۰۰۸، صحنه‌ی ناآرامی‌های کارگری در سطح ملی بودند و اعتصابات ناشی از آن بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ملی داشت.

منظور از مقایسه‌ی قاره‌های مختلف، روشن کردن شباهت‌های خاص به‌رغم تفاوت‌های گسترده‌ی سیاسی و اقتصادی برزیل و هند است. مشخصه‌ی برزیل، گذار از دیکتاتوری نظامی توسعه‌گرا (تا سال ۱۹۸۵) به دموکراسی صوری با ویژگی‌های سوسیال دموکراتیک (از دهه‌ی ۲۰۰۰) است؛ مشخصه‌ی هند گذار از یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی سوسیالیستی (تا سال ۱۹۹۱) به یک دولت و نظام اقتصادی نولیبرال. مقایسه‌ی بینا قاره‌ای برای ردیابی زمینه‌های جهانی جدید و زمینه‌های بحران‌ساز که مبارزات اجتماعی و سیاسی در آن رخ می‌دهد مفید است (مک‌مایکل، ۱۹۹۰). در عین حال، همچنین نشان خواهیم داد که چگونه اختلافات میان دو جنبش با جغرافیاهای خاص محلی مرتبط است.

اطلاعات جمع‌شده در مورد اعتصابات هند و برزیل از گزارش‌های رسانه‌ها، ادبیات ثانوی، اسناد دادگاه و حقوقی و نوشته‌های سیاسی به‌دست آمده است. همچنین ۶۰ مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته در هند از اکتبر ۲۰۱۳ تا ژانویه ۲۰۱۴ و ۷۵ مصاحبه در برزیل از ژوئیه تا اکتبر ۲۰۱۴ با شرکت‌کنندگان در اعتصابات، فعالان، مقامات اتحادیه‌های کارگری، وکلا، کارمندان سازمان‌های غیردولتی، کارمندان دولت، مدیران، کارشناسان و دانشگاهیان انجام داده‌ام. مصاحبه‌ها ضبط و سپس روی کاغذ پیاده شده‌اند. تمام مصاحبه‌ها در برزیل را خودم و به زبان پرتغالی انجام داده‌ام؛ در هند، هفت مصاحبه به زبان هندی و هشت مصاحبه‌ی دیگر به زبان مراتی (Marathi) با کمک مترجمان برگزار شد؛ تمام مصاحبه‌های دیگر در هند را خودم به انگلیسی انجام داده‌ام.

## اتحادیه‌گرایی «جدید» جنبش اجتماعی؟

### ناآرامی‌های کارگری در ماروتی سوزوکی

شرکت خودروسازی ماروتی سوزوکی هند (MSIL) در سال ۱۹۸۳ به‌عنوان یک شرکت دولتی تاسیس شد و با شرکت سوزوکی موتور (SMC) شریک شد. دولت هند در سال ۲۰۰۷ تمام سهام خود را فروخت، و امروز بخش عمده‌ای از آن توسط سوزوکی موتور کنترل می‌شود. ۲۵ درصد از سود سوزوکی موتور از ماروتی سوزوکی حاصل می‌شود. ماروتی سوزوکی با سهم ۴۰ تا ۴۵ درصدی از بازار، بزرگ‌ترین تولیدکننده خودرو در هند است و بیشتر خودروهای خود را در بازار داخلی می‌فروشد.

منازعه‌ی کارخانه ماروتی سوزوکی در منطقه‌ی مانسار (Manesar) علیه افزایش شدید تعداد کارگران موقت در صنعت خودروسازی هند از اواسط دهه‌ی ۲۰۰۰ آغاز شد. کارخانه‌ی مانسار تولید خود را در سال ۲۰۰۷ آغاز کرد و فقط حدود ۲۵ درصد از کارگران آن دائمی بودند. بخش عمده‌ای از ۳۵۰۰ کارگر کارخانه را حدود ۱۸۰۰ کارگر قراردادی، و چند صد کارآموز و شاگرد تشکیل می‌دادند. منازعه در ژوئن ۲۰۱۱ و پس از آن آغاز شد که کارگران دائمی در کارخانه مانسار می‌خواستند اتحادیه‌ی کارگری خود را ثبت کنند، اما مقامات دولتی و مدیریت کارخانه این خواسته را رد کردند. طبق قانون کار هند، کارگران دائمی به‌دلیل وضعیت حقوقی متفاوت‌شان نمی‌توانند به اتحادیه‌ی کارگران قراردادی بپیوندند. با وجود این، اکثر کارگران قراردادی برای به‌رسمیت شناختن اتحادیه‌ی کارگری در ژوئن ۲۰۱۱ در اعتصاب تحصن در کارخانه شرکت کردند؛ و اعتصاب به مدت ۱۰ روز ادامه داشت. مشکل حل نشد و مدیریت شرکت در سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱ کارگران را به کارخانه راه نداد؛ این امر منجر به اعتصاب تحصن دیگری در مقابل درب شرکت، و اعتصاب طولانی‌مدت سه هفته‌ای دیگری شد که تولید را مختل کرد. در اکتبر ۲۰۱۱، سه کارخانه‌ی همسایه‌ی سوزوکی به اعتصاب پیوستند و برای یک روز، کارگران ۱۴ کارخانه‌ی فرعی نیز برای ابراز همبستگی به اعتصاب پیوستند. درنهایت، اتحادیه‌ی صنفی جدید با نام اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی (MSWU) در مارس ۲۰۱۲ به ثبت رسید.

با وجود این، بسیج کارگران به همین جا ختم نشد. مدیریت در مذاکرات خود با اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی، به هیچ یک از خواسته‌های اتحادیه در مورد زمان استراحت، سرعت کار و یا افزایش دستمزد تن نداد. علاوه بر این، مدیریت به اقداماتی خودسرانه‌ی دست زد و در بهار سال ۲۰۱۲، تعدادی از کارگران را با ادعای ارائه‌ی گواهینامه‌ی «جعلی» از مراکز تحصیلی فنی اخراج کرد. بنابراین، بلا تکلیفی باعث شد که اتحادیه مذاکرات را در ژوئیه‌ی ۲۰۱۲ متوقف کند. چند روز بعد، در ۱۸ ژوئیه‌ی ۲۰۱۲ و در زمان استراحت، نزاعی میان سرکارگر و یکی از کارگران آغاز شد. آن کارگر اخراج شد و در همان روز نزاع به شورش تبدیل شد. بسیاری از کارگران و مدیران زخمی شدند و یکی از مدیران منابع انسانی در شعله‌های آتش ساختمان اداری که به آتش کشیده شد جان خود را از دست داد. کارخانه حدود یک ماه تعطیل شد و ۲۳۰۰ کارگر اخراج شدند. پلیس ۱۴۸ کارگر را که حتی برخی از آنان در آن روز در کارخانه حضور نداشتند، به زندان افکند. در سال ۲۰۱۵ بود که ۱۱۳ کارگر آزاد شدند و ۳۵ نفر دیگر هنوز در اوایل سال ۲۰۱۶ در زندان بودند.

اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی بسیج گسترده‌ای (از جمله مبارزات گسترده در بیش از ۱۵ شهر در سراسر هند) را برای بازگرداندن کارگران اخراجی و آزادی زندانیان پس از خیزش کارخانه آغاز کرد. اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی همچنین با اکثریت آرا در انتخابات آوریل ۲۰۱۴ اتحادیه‌ی هر دو کارخانه‌ی ماروتی سوزوکی پیروز شد.

در مرحله‌ی اول منازعات، از ژوئن ۲۰۱۱ تا ژوئیه‌ی ۲۰۱۲، کارگران حاضر در رهبری اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی در امور اتحادیه تجربه‌ی چندانی نداشتند، بنابراین با اتحادیه‌های کارگری موجود مانند مرکز اتحادیه‌های کارگری هند (CITU)، کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری هند (AITUC) و اتحادیه‌ی کارگران هند (HMS) همکاری نزدیک داشتند. رهبران این اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌ای را برای همبستگی تشکیل، و چندین مذاکره‌ی مهم را طی اعتصابات ژوئن و اکتبر ۲۰۱۱ ترتیب دادند.<sup>(۴)</sup> اما این مذاکرات شامل مصالحه‌هایی بود که به تأیید کارگران نرسید. پس از خیزش ژوئیه‌ی ۲۰۱۲، بسیاری از اتحادیه‌های کارگری موجود از اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی فاصله گرفتند و برخی در محافل دولتی اظهار داشتند که ناگزال‌ها

(Naxalites؛ سازمان‌های روستایی و مسلح مائوئیست) ممکن است کارگران را تحریک کرده باشند. در همین دوره‌ی پس از خیزش بود که سازمان‌های شهری مائوئیستی (غیر مسلح)، دانشجویان رادیکال و روشنفکرانی مانند آرونداتی روی (Arundhati Roy) در مبارزات همبستگی کارگران اخراجی و زندانی شرکت کردند.

اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های کارگران خوشه‌ی صنعتی گورگان (Gurgaon) که هر دو کارخانه‌ی ماروتی در آنجا واقع شده است، و نیز چند اتحادیه‌ی کارگری روستایی نقش خود را به‌عنوان رابطین اصلی حفظ کردند. بزرگ‌ترین تغییر پس از خیزش ۲۰۱۲ این بود که فدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری موجود نقش هماهنگ‌کننده‌ی خود را از دست دادند؛ عمدتاً بدین دلیل که وقتی که کارگران اخراج شدند و سرکوب پلیس بیشتر شد، نسبت به ادامه‌ی حمایت از اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی مردد شدند. از این گذشته، اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی قادر به ایجاد شبکه‌های حمایتی در سراسر هند بود. فدراسیون اتحادیه‌ای نسبتاً جدیدی به‌نام ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری (NTUI) نیز از کارگران ماروتی حمایت کرد، اما چندان بر عرصه مسلط نبود. در عوض، اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی به‌عنوان محل تجمعی برای ارتباطات کارگران اعتصابگر کارخانه‌های مختلف خوشه‌ی گورگان آغاز به کار کرد. وسعت شبکه‌ای که اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی ایجاد کرد در «کنوانسیون عدالت کارگران» (Workers Justice Convention) که در نوامبر ۲۰۱۵ برگزار شد، بازتاب یافته است: بیش از ۳۵ اتحادیه و سازمان کارگری از پنج ایالت منطقه‌ای مختلف در جلسه شرکت کردند، که پیش از آن نیز چند جلسه در ایالات منطقه‌ای مختلف برگزار شده بود. کانون همبستگی کارگران در اواخر ۲۰۱۳ تاسیس شد تا به‌عنوان شبکه‌ای برای پیوند دادن مبارزات کارخانه در منطقه‌ی وسیع‌تر گورگان عمل کند؛ این کانون توسط فعالان کمیته‌ی موقت اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی بنیان نهاده شد.<sup>(۵)</sup>

فعالان کنوانسیون عدالت کارگران در گرد هم آوردن کارگران سه کارخانه‌ای که در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۴ اعتصاب کرده بودند، موفق عمل کردند. کنوانسیون عدالت کارگران همچنین فراخوان مشترکی صادر کرد و تئاتری را برای بسیج کارگران در

کمربند صنعتی گورگان برای اعتصابی عمومی در سپتامبر ۲۰۱۵ به روی صحنه برد. فعالان کنوانسیون عدالت کارگران سازمان خود را سازمان مردم‌نهاد (NGO) نمی‌دانستند، بلکه آن‌جی‌اوها را بخش جدایی‌ناپذیر دولت نولیبرال تلقی می‌کردند. در عوض می‌توان فعالیت آن‌ها را با الگوی کانون کارگران ایالات متحده مقایسه کرد. با این حال، کنوانسیون عدالت کارگران برخلاف کانون کارگران با سرکوب شدیدتری روبروست؛ برای مثال، یکی از فعالان این کانون در سپتامبر ۲۰۱۵ و طی اعتصاب کارگران قراردادی کارخانه‌ی منسار بازداشت شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

اگرچه حمایت بین‌المللی از مبارزات ماروتی وجود داشت، اما محدود بود و نقش تعیین‌کننده‌ی طی منازعه نداشت. دفتر اینداستریال (IndustriALL) در دهلی‌نو از سال ۲۰۱۱، هماهنگی چندین مبارزه و شکایت را بر عهده داشته و در سال ۲۰۱۳ جلسه‌ای را میان نمایندگان اتحادیه‌ی کارگری شرکت سوزوکی موتور ژاپن و کارگران اخراجی ماروتی سوزوکی برگزار کرد. یک مجرای بدیل همبستگی بین‌المللی توسط ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری با اقلیت کنفدراسیون ملی اتحادیه‌های کارگری ژاپن (زنورن - Zenroren) تأسیس شد که از بی‌ثبات کاران (precarious workers) شرکت سوزوکی موتور حمایت می‌کرد. مجرای بدیل، بر مبنای پیوندهای سیاسی و ایدئولوژیکی میان ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری و زنورن ایجاد شد، چرا که هر دو گروه پیش‌زمینه‌ی مارکسیستی داشتند و خود را از الگوی صنفی-صنعتی و اتحادیه‌ی رسمی شرکت سوزوکی موتور ژاپن متمایز می‌کردند. نمایندگان زنورن دست‌کم دو بار در سال ۲۰۱۳ با کارگران اخراجی ماروتی دیدار کردند، که یکی از این ملاقات‌ها طی کنگره‌ی ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری در نوامبر ۲۰۱۳ در شهر آلوای (Aluva) ایالت کerala) بود.

همکاری میان بازیگران مختلف پیرامون مقاومت کارگران ماروتی در جریان رخدادها پدید آمد و حاصل استراتژی برنامه‌ریزی‌شده‌ای نبود. کارگران ماروتی از همه سو زیر ضرب بودند و از دریافت هرگونه حمایت در شرایط دشوار خوشحال می‌شدند. بعدها و زمانی که حوادث کمی فروکش کرد، با آغوش باز ایده‌ی اتحادیه‌ی کارگری مستقل را که در یکی از فدراسیون‌های اتحادیه‌ی کارگری موجود ادغام نشده باشد پذیرفتند. همکاری آن‌ها با دانشجویان رادیکال به تبلیغ منشاء اعتراض آن‌ها کمک

کرد. همکاری آن‌ها با دانشجویان رادیکال یکی از حمایت‌های محلی آنان نیز بود: برخی از کارگران با کمک دانشجویان زبان انگلیسی آموختند. مبارزات کارگران همچنین در گزارشی توسط سازمان اتحاد مردم برای حقوق بشر (PUDR) که دو گزارش در ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ درباره‌ی مبارزات اولیه‌ی در اولین کارخانه‌ی ماروتی منتشر کرده بود انتشار یافت. (اتحاد مردم برای حقوق بشر، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳).

علل اصلی ناآرامی‌های کارگری در شرکت خودروسازی ماروتی سوزوکی هند عبارت بود از مسائل کلاسیکی همچون دستمزد و شرایط کار، اما تقسیم نیروی کار به گروه‌های مختلف با حقوق متفاوت و نیز مبارزه برای حق تشکیل اتحادیه را نیز دربر می‌گرفت. مبارزه‌ی کارگران ماروتی تاحدی به دلیل جایگاه مرکزی شرکت در بخش توجه رسانه‌ها را جلب کرد، اما یک دلیل دیگر آن نیز عبارت بود از اشکال رادیکال مبارزه و سرکوب سنگین و خودسرانه‌ی کارگران از سوی نهادهای دولتی. موقعیت ضعیف کارگران پس از خیزش در کارخانه (وقتی که اتحادیه‌های کارگری موجود حمایت خود را پس گرفتند) زمینه را برای ارتباط با سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی مهیا ساخت. این وضعیت، اشکال جدید ائتلاف و کنش را پدید آورد.

سیر مبارزات در کارخانه‌ی ماروتی مانسار چند نکته‌ی مهم را نشان می‌دهد. بن‌بست از منظر منشأ منازعات و رادیکال شدن کارگران، عدم تأثیرگذاری استراتژی‌هایی را نشان می‌دهد که توسط اتحادیه‌های کارگری موجود ایجاد شده‌اند. مخالفت آنان با حمایت از اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی پس از خیزش کارگران در کارخانه، نه تنها باعث شکل‌گیری ائتلاف‌هایی با گروه‌های کوچک مردمی شد، بلکه باعث تمرکز بر همکاری با سایر اتحادیه‌های کارگری در همان خوشه‌ی صنعتی فارغ از وابستگی ملی آن‌ها شد. مطالعه‌ی میدانی نشان می‌دهد که به‌رغم بسیج شدید کارگران، خواسته‌های آنان در محیطی با رقابت فزاینده توسط مدیریت پذیرفته نشد. این نشان می‌دهد که اتحادیه‌های کارگری موجود سازوکار یا منابع قدرتی ندارند که بتوانند راه‌حل مصالحه را تحمیل کنند. اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی توانست خود یک اتحادیه‌ی مبارزتر را تشکیل دهد، اما نتوانست شکاف میان اقلیتی با قرارداد دائمی و اکثریت قراردادی یا بی‌ثبات کار را پر کند. الگوهای سازمانی جدید مثل کنوانسیون

عدالت کارگران همچنان مجبور بودند ثبات قدم خود را در زمان افزایش فشار از سوی مدیریت و دولت ثابت کنند، اما به‌نظر می‌رسد که راه مناسب (شاید تنها راه) برای درگیر کردن اکثریت کارگران با قراردادهای موقتی در یک مبارزه‌ی مشترک هستند.

### ناآرامی‌های کارگری در بلومونته برزیل

اگرچه پروژه‌ی ساخت نیروگاه برق‌آبی که از آب رودخانه‌ی شینگو (Xingu) در حوضه‌ی آمازون استفاده می‌کند، بخشی از یکی از بزرگ‌ترین موج‌های برنامه‌های ساخت‌وساز زیرساختی در برزیل است که با دو بسته‌ی برنامه‌ی شتاب رشد (از سال ۲۰۰۵) و برنامه‌ی شتاب رشد ۲ (از ۲۰۱۰) تأمین مالی می‌شود. بخش عمده‌ای از پروژه‌های برنامه‌ی شتاب رشد در شمال و شمال شرقی کشور واقع شده است و شامل زیرساخت‌های جاده‌ای و انرژی است، اما سایر پروژه‌های صنعتی همچون کارخانه‌های فولاد و مجتمع‌های پتروشیمی را نیز دربر می‌گیرد. مردم محلی و حزب کارگر از دهه‌ی ۱۹۸۰ به پروژه‌ی بلو مونته اعتراض می‌کردند (کوریآ، ۲۰۱۴)، اما حزب کارگر برزیل در چرخشی ناگهانی و به‌مدت دو دوره از زمان آغاز ریاست‌جمهوری لولا داسیلوا در ۲۰۰۳، شروع به حمایت از پروژه کرد. رشد در مناطق شمالی و شمال شرقی برزیل حتی طی بحران‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ نیز ادامه یافت. در سال ۲۰۱۰، برنامه‌ی شتاب رشد مسئول بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری در ساخت‌وساز طی ۲۵ سال گذشته بود. این برنامه‌ی عظیم در سال‌های ۱۲-۲۰۱۰ زیر ضرب اعتصابات قرار گرفت؛ ۵۸۰ هزار کارگر در سال ۲۰۱۱ اعتصاب کردند و ۵۰۰ هزار در ۲۰۱۲ (DIEESE، ۲۰۱۳). اعتصابات در فوریه‌ی ۲۰۱۱ در باهیا (Bahia) آغاز شد و سپس در اواسط مارس به ایالت سئارا (Ceará) کشیده شد و بلافاصله در نیمه‌ی دوم مارس به کل کشور برزیل سرایت کرد. ساخت سد بلو مونته در اواخر سال ۲۰۱۱ آغاز شد. اولین اعتصاب‌ها بلافاصله پس از آن در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۱ پس از مسمومیت غذایی چند صد نفر از کارگران به‌دلیل غذای بی‌کیفیتی که کنسرسیون ساخت‌وساز بلو مونته (CCBM) مهیا می‌کرد آغاز شد. شرکت از کارگران خواست تا کمیته‌ی مذاکره تشکیل دهند و رهبران اعتصاب اخراج شدند. وقتی اعتصابی بزرگ‌تر در آوریل ۲۰۱۲ آغاز شد، این شیوه‌های سخت‌گیرانه باز ادامه یافت؛ این بار آن رهبرانی که عضو اتحادیه‌ی رسمی سینتاراپا-و-

پی‌ای (Sintrapav-PA) (۶) نشده بودند اخراج شدند و اعتصاب نیز توسط دادگاه ممنوع شد. مسائل اصلی اعتصاب عبارت بود از دستمزد، شرایط حمل‌ونقل، و فقدان زیرساخت مناسب همچون تلفن و ارتباط اینترنتی و نیز خدمات مالی و پزشکی. جمعیت شهر کوچک آلتامیرا (Altamira) به خاطر مهاجرت گسترده‌ی کارگران دو برابر شده بود، اما زیرساخت‌های شهر بهبود نیافته بودند. مسئله‌ی مشخص‌تر در واقع این بود که کارگران فقط می‌توانستند هر شش ماه به مدت ۹ روز برای دیدار خانواده از محل خارج شوند، درحالی‌که استاندارد مرخصی‌ها در پروژه‌های دیگر هر سه‌ماه یک بار بود. فقط حدود ۵۰ درصد کارگران، اهل ایالت پارا (با مساحتی برابر با فرانسه) که پروژه در آن واقع شده است، بودند.

اختلالات ناشی از اعتصابات، در بهار ۲۰۱۲، ده روز طول کشید، و با اشغال سایت ساخت‌وساز توسط جمعیت محلی و نیز تعدادی از مردم بومی همراه بود. اتحادیه‌های کارگری کوچک‌تر با بخشی از نیروی کار بزرگ در بلو مونته همراه شدند، ۱۴ هزار کارگر در نوامبر ۲۰۱۲، ۲۷ هزار کارگر در نوامبر ۲۰۱۳، و ۳۵ هزار کارگر در سپتامبر ۲۰۱۴. اتحادیه‌ی کارگری کارگران چوب، ساخت‌وساز سبک و صنعت مبلمان در آلتامیرا و حومه (SINTICMA) کارگران شهری ساخت‌وساز را در منطقه‌ی نزدیک به بلو مونته سازمان‌دهی کرد، درحالی‌که اتحادیه‌ی کارگران صنعت ساخت‌وساز سبک در شهر بلم (STICMB) همسو با فدراسیون رادیکال چپ هماهنگی مبارزات ملی (Conlutas)، کارگران ساخت‌وساز شهری در مرکز بلم (مسافتی معادل ۲۰ ساعت سفر با اتوبوس تا بلو مونته) را سازمان‌دهی می‌کرد. اتحادیه‌ی کارگری رسمی سینتراپاو پس از اعتصاب ۱۴ هزار کارگر در نوامبر ۲۰۱۲ در مورد افزایش ۱۵ درصدی دستمزد مذاکره کرد، اما با شورش خشمناک علیه رهبران اتحادیه و شرکت مواجه شد، زیرا بسیاری از کارگران به دلیل تورم بالا از افزایش دستمزد راضی نبودند.

همچنین اتحادیه برای تعطیلات سه ماه یک‌بار به‌عنوان بخشی از بسته‌ی پیشنهادی مذاکره می‌کرد. وقتی شرکت نتوانست توافق‌نامه‌ی جدید مرخصی را اجرا کند، اعتصاب جدید با شرکت ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ کارگر در آوریل ۲۰۱۳ آغاز شد. این اولین اعتصابی بود که با مخالفت آشکار اتحادیه‌ی رسمی سینتراپاو به‌دلیل پیوستن اتحادیه‌های



SINTICMA و STICCMB مواجهه شد. اعتصابگران در این اعتصاب حضور گارد ملی (Força Nacional) و سرکوبگری آن را محکوم کردند. گارد ملی به‌طور رسمی قرار بود از ساخت‌وساز در مقابل اشغال مردم محلی محافظت کند، اما اسناد متعددی تأیید می‌کنند که درواقع اغلب از گارد برای سرکوب کارگران استفاده می‌شد. در نهایت، اعتصاب گسترده به رهبری سینتراپاو بدون اختلالات عمده در نوامبر ۲۰۱۳ رخ داد. اعتصابات بلو مونته شاهد برخوردهای خشن در محل ساخت‌وساز در جیرائو (نیروگاه برق‌آبی در ایالت رودونیا) و سائوپه (مجتمع پتروشیمی در ایالت پرنامبوکو) در مارس ۲۰۱۱ بود. درواقع سائوپه شاهد خیزش بزرگ دیگری در ژوئیه ۲۰۱۲ بود. الگوی این ناآرامی‌های کارگری مشابه شورش‌هایی بود که در سایت‌های ساخت‌وساز در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ داد، مثل ساخت‌وساز سیستم قطار شهری در ریودوژانیرو (والادارس، ۱۹۸۲) و ساخت‌وساز سد توجورو در ایالات پارا (کامپوس، ۲۰۱۴). تفاوت ناآرامی‌های اخیر شکل حل‌منزاعه نبود، بلکه این حقیقت بود که اعتصاب‌ها در ماه مارس ۲۰۱۱ بلافاصله پس از هم رخ دادند و موج اعتصابات در بخش تا سال ۲۰۱۴ ادامه داشت.

در بلو مونته، اعتصاب‌ها میان بسیج تمام اقشار و اقدامات اتحادیه‌ی رسمی سینتراپاو که بیشتر اعتصابات را تأیید و از آن برای مذاکره استفاده کرد، به‌صورت دیالکتیکی شکل گرفت. در سیستم روابط صنعتی برزیل، کارگران تمام یک بخش اقتصادی (مثل ساخت‌وساز سنگین) فقط می‌توانند توسط یک اتحادیه که هر دو سال در انتخابات اتحادیه‌ها برگزیده می‌شود، نمایندگی شوند. بنابراین اتحادیه‌های بدیل اتحادیه‌ی رسمی فقط می‌توانند به‌شیوه‌ی نیمه‌مخفی فعالیت کنند، که بلو مونته نیز چنین بود. اما حمایت دو اتحادیه‌ی کوچک‌تر و رقیب برای کارگران اعتصابگر تعیین‌کننده بود، چرا که سینتراپاو حضور درخوری در خود سایت ساخت‌وساز یا نزدیکی آن نداشت (اتحادیه‌های برزیلی اجازه‌ی ورود به محل کار را ندارند).

یکی دیگر از ویژگی‌های خاص اعتصابات بلو مونته، همکاری میان کارگران اعتصاب‌گر و جنبش‌های محلی و سازمان‌هایی بود که علیه محل ساخت‌وساز بسیج شده بودند. از آن‌جا که این سازمان‌ها -به‌ویژه جنبش رودخانه‌ی شینگو (Movimento Xingu Vivo para Sempre) و جنبش مردم متأثر از سدها (Movimento dos

(Atingidos por Barragens) - بهتر از کارگران سازمان‌دهی شده بودند، می‌توانستند محلی برای استراحت کارگرانی اخراجی طی اعتصابات فراهم کنند و یا در صورت لزوم حمایت قانونی را ترتیب دهند. آن‌ها همچنین اخبار مربوط به اعتصابات را در وبسایت خود منتشر می‌کردند و برخی از روزنامه‌نگاران که با جنبش‌های محلی همکاری داشتند، داستان‌هایی در زمینه‌ی اعتصابات می‌نوشتند. گذشته از جنبش‌های علیه سدسازی، بیشتر اتحادیه‌های STICCMB / Conlutas بودند که به‌عنوان اتحادیه‌ی چپ، اطلاعات اعتصابات بلو مونت را پخش می‌کردند.

همکاری میان دو جنبش مقاومت در منطقه به‌دلیل منافع مشترک آن‌ها در بسیج علیه ابرپروژه و نحوه‌ی اجرای آن تکامل یافت. تقریباً ۳۰ هزار نفر از محلیان آواره شدند، و بیشتر آنان در حاشیه‌ی آلتامیرا زندگی می‌کردند؛ و تعداد قابل‌توجهی از مردمی که بدین ترتیب از قلمرو خود بیرون رانده شده بودند، در نهایت به کارگران سدسازی تبدیل شدند. دو جبهه‌ی مقاومت (کارگران و مردم محلی) که برخی آن‌ها را نیروهای مخالف می‌دانستند، تا حدی با همدیگر همپوشانی داشتند. از این گذشته، اعتراض کارگران به‌عنوان تأییدی بر موضع آن‌ها توسط جنبش‌های تا حد زیادی مغلوب علیه سدسازی تلقی می‌شد. اگرچه آن‌ها نتوانستند مانع ساخت‌وساز شوند، اما اعتصاب‌ها (و شرایط کاری که موجب اعتصاب‌ها شده بود) ثابت کرد که الگوی توسعه برای کارگران نیز زیان‌بار بوده است. از سوی دیگر، کارگران متحدی جز جنبش‌های مقاومت محلی نداشتند و بنابراین با آغوش باز حمایت آن‌ها را می‌پذیرفتند.

ائتلاف میان کارگران و جنبش مقاومت علیه ابرپروژه ریشه در مسیر سی ساله‌ی بسیج در منطقه داشت. دو گرایش گسترده‌تر (جنبش‌های مقاومت در منطقه‌ی آمازون که با شکل جدیدی از انباشت بدوی مواجه‌اند، و موج ملی اعتصابات کارگران ساخت‌وساز) پیرامون این مسئله و قلمرو خاص همگرایی داشتند. این که برخی از مردم آواره‌شده توسط پروژه به‌عنوان کارگران ساخت‌وساز به همان پروژه بازگشتند، به خودی خود مسئله‌ی منحصربه‌فردی نیست. مسئله‌ی منحصربه‌فرد، قدرتی بود که توسط جنبش مقاومت محلی علیه پروژه‌ی توسعه‌ی طراحی‌شده و تحمیلی از بالا و خارجی بود. کارگران بلو مونت سازمانی فراتر از گروهی کوچک که برای بحث‌های سیاسی گرد

هم می‌آمدند شکل ندادند؛ این را می‌توان با ماهیت مهاجرتی بیشتر کارهای ساخت‌وساز و این حقیقت که توده‌ی کارگران ساکن مناطق دورافتاده‌ی ساخت‌وسازند توضیح داد. برخلاف جنبش‌های مخالف پروژه که دارای شبکه‌ها و پیوندهای بین‌المللی بودند، کارگران هیچ ارتباطی با اتحادیه‌های کارگری خارج از برزیل برقرار نکردند. فقدان هرگونه شبکه‌ی همبستگی بین‌المللی توسط این حقیقت که جنبش‌های اعتصابی هرگز از اشکال سازمانی فراتر از گروه‌های کوچک نرفتند توضیح داده می‌شود. اتحادیه‌های بدیل Conlutas و SINTICMA فاقد منابع لازم برای ایجاد پیوندهای بین‌المللی برای حمایت از اعتصاب‌ها بودند و توجه رسانه‌های بین‌المللی نیز به‌رغم پوشش گسترده‌ی رسانه‌های ملی بسیار ناچیز بود.

### مقایسه‌ی دو مطالعه‌ی موردی

بخش بزرگی از ادبیات مربوط به اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی، از آن به‌عنوان مفهومی بدیهی یا متحدالشکل یاد می‌کند. ادبیات اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی با اتحادیه‌ها و جنبش‌های اجتماعی که با هم کار می‌کنند و یا بازیگرانی مثل سازمان‌های مردم‌نهاد (ان‌جی‌اوها) و یا سایر سازمان‌های دولتی که در راستای مسائل کارگران فعالیت می‌کنند سروکار دارد (رابینسون، ۲۰۰۰؛ تاترسال، ۲۰۱۵). اما بخش عمده‌ای از ادبیات موجود این واقعیت را در نظر نمی‌گیرند که سازمان‌های سیاسی و به‌ویژه احزاب سیاسی، اهمیتی اساسی برای نسل اولیه‌ی اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی داشتند (هولت، ۲۰۰۲؛ وبستر، ۱۹۸۷). بنابراین این پرسش که آیا هنوز هم می‌توان بدون حضور یک سازمان سیاسی، شکل‌گیری اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی را تصور کرد یا نه، به‌ندرت مطرح می‌شود.<sup>(۷)</sup> دو مطالعه‌ی موردی ارائه‌شده در این مقاله کمک می‌کنند تا شرایط معاصر شکل‌گیری اشکال جدید اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی را که فاقد پیوند با سازمان‌های سیاسی ملی طبقات کارگر و فرودست و یا ادغام در کنفدراسیون‌های ملی اتحادیه‌ی کارگری‌اند، بشکافیم. بنابراین، ویژگی «نوین» اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی جدید، سازمان‌دهی آن در سطح محلی و منطقه‌ای است. اگرچه می‌توان این امر را با عنوان کاهش مقیاس توصیف نمود،

اما می‌توان این شکل سازمانی را به‌عنوان مرحله‌ی اولیه‌ی موج جدیدی از مقاومت نیز توصیف کرد که ممکن است در آینده در سطح ملی توسعه یابد.

ابتدا اجازه دهید به مطالعات موردی خود بازگردیم. کارگران ماروتی سازمان‌دهی خود را به‌عنوان یک اتحادیه‌ی کارخانه‌ای آغاز کردند و نفوذ خود را به کارخانه‌ی دوم ماروتی گسترش دادند و بنابراین، به اتحادیه‌ای در سطح کل بنگاه (enterprise-wide union) تبدیل شدند (ماروتی سوزوکی دو کارخانه‌ی مونتاژ هم در هندوستان دارد). شبکه‌ای که اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی (MSWU) و مرکز همبستگی کارگران (WSC) برقرار ساختند، عمدتاً در منطقه‌ی دهلی نو گسترش یافت، اما پیوند میان کارگران و فعالان جنبش اجتماعی سراسر هندوستان ضعیف بود. این شبکه‌ها اشکال خطی مشخص سازمانی ندارند. بسیج کارگران ماروتی بر مبنای گرایش مبارزه‌جو در خوشه‌ی صنعتی گورگان که طی دهه‌ی ۲۰۰۰ در اعتصاب‌ها و اشغال‌ها و عمدتاً در صنعت خودروسازی و موتورسازی و همچنین صنایع الکترونیک و پوشاک گسترش یافته بود پای گرفت. بنابراین ائتلاف میان کارگران ماروتی و سایر کارگران و بازیگران از تمرکز منطقه‌ای شدیدی برخوردار است. هیچ سازمان سیاسی وجود ندارد که کارگران بتوانند به‌لحاظ برنامه‌ای یا اشکال پایدار همبستگی به آن پیوند بخورند. از میان فدراسیون‌های اتحادیه‌ی ملی، جناح چپ ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری (NTUI) (هفتمین فدراسیون بزرگ هندوستان با حدود یک میلیون عضو) یک مرجع طولانی‌مدت است؛ با وجود این، اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی به ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری وابسته نیست و بنابراین ابتکار نوین نقشی تعیین‌کننده در مبارزات کارگران ماروتی ایفا نکرد.

در مورد کارگران ساخت‌وساز بلو مونته، مسئله کاملاً فرق دارد. منطقه‌ای که کارگران بلومونته در آن کار می‌کردند اتحادیه‌گرایی سنتی نداشت جز برای کارگران کشاورزی، چرا که بلو مونته اولین واحد بزرگ صنعتی در این بخش از حوضه‌ی آمازون است. با این حال، کارگران ساخت‌وساز تجربه‌ی خود از ناآرامی‌های کارگری را به باقی سایت‌های ساخت‌وساز بلومونته منتقل کردند، چرا که بسیاری از آنان کارگران مهاجری بودند که از یک پروژه به پروژه‌ی دیگر می‌روند. تجربیات آن‌ها از اعتصابات و شرایط

کاری در سایت‌های دیگر با مقاومت مبارزان موجود علیه پروژه‌ی بلومونته در منطقه‌ی شینگو همگرا شد. بنابراین، در بلومونته یک مقاومت محلی علیه صنعتی‌سازی و سنت صنعتی کارگران مهاجر گرد هم آمدند. مقاومت علیه بلو مونته ریشه در تاریخ درازدامن مخالفت حزب کارگر برزیل و فدراسیون اتحادیه‌ی کارگری آن (واحد مرکزی کارگران) تا زمانی که لولا داسیلوا پروژه را تأیید کرد، داشت. تصمیم حزب کارگر و واحد مرکزی کارگران برای کنار گذاشتن مخالفت‌شان در نهایت منجر به شکاف در جنبش مقاومت شد. با وجود این، جنبش مقاومت محلی و منطقه‌ای، ارتباطات بین‌المللی محکمی با جنبش‌های اجتماعی گوناگون و سازمان‌هایی که بر زیست‌بوم و حقوق بشر متمرکز شده بودند، و نیز جمعیت‌های دیگر متأثر از سدسازی حفظ کرده است. در مقابل، کارگران هیچ‌گونه پیوندی با سازمان‌های اجتماعی یا سیاسی نداشتند. اتحادیه‌ی کارگری SINTICMA با فدراسیون ملی کوچک UTG (اتحادیه‌ی عمومی کارگران) همسو است، اما به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای وارد مبارزه شد. فقط اتحادیه‌ی STICCMB است که با فدراسیون ملی Conlutas و حزب لنینیست PSTU (حزب کارگران سوسیالیست متحد) که به‌عنوان یک مرجع سیاسی ایدئولوژیکی عمل می‌کند، همسو است. اگرچه وابستگان به Conlutas حضوری غیررسمی در برخی از اعتصابات بزرگ برزیل در سایت‌های ساخت‌وساز سراسر برزیل داشتند و به‌عنوان معدود مجراهای ارتباطی که اخبار را منتشر می‌کرد عمل می‌کردند، اما اندازه و تعداد اعضایش به میزانی نبود که بتواند نقشی رسمی و دائمی در بخش سنگین ساخت‌وساز ایفا کند. بنابراین حضور تثبیت‌شده‌ی آن در ساخت‌وسازهای سبک شهری است. بنابراین به‌رغم موج گسترده‌ی اعتصابات با ابعاد ملی بین سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴ در بخش ساخت‌وساز سنگین، هیچ حزب سیاسی یا فدراسیون اتحادیه‌ی کارگری نبود که به‌عنوان نیروی دائمی به نمایندگی از کارگران در آن حضور داشته باشد. مقاومت کارگران و جنبش‌ها علیه سدسازی در سطح محلی و منطقه‌ای متمرکز بود.

اکنون می‌توانیم اشتراکات و افتراقات دو مورد را ارزیابی کنیم. هر دو جنبش اعتصابی، اقدام به برقراری روابط همکاری با سایر بازیگران جنبش اجتماعی کردند. در هر دو مورد، سایر بازیگران جنبش اجتماعی به‌خاطر اهمیت اعتصابات از منظر پیامدهای عمومی به کارگران نزدیک شدند. کارگران توانایی ایجاد اختلال در واحدهای

بزرگ صنعتی را داشتند و بنابراین، می‌توانستند موجب زیان شرکت‌ها شوند: بازیگران جنبش اجتماعی فاقد این توانایی بودند و جذب قدرت کارگران در فرایند تولید شدند. جنبش‌های همسو با کارگران ماروتی و مقاومت محلی در بلو مونته دارای منابع فکری و ارتباطاتی بودند که کارگران فاقد آن بودند.<sup>(۸)</sup> این منابع برای انتشار اطلاعات درباره‌ی اعتصاب‌ها به عموم مردم، ایجاد شکل جدیدی از اعتراض، و پیوند دادن کارگران به اجتماعات بزرگ‌تر بسیار مفید بودند. علت جنبش محلی در بلو مونته به‌وضوح با اعتصابات همسو بود، و ائتلاف پیرامون کارگران ماروتی نیز ناشی از بخشی از جامعه بود که پیش‌تر سیاسی شده بودند (مردم یا به دلیل عمل همبستگی عمومی و یا به دلیل موقعیت خود به‌عنوان کارگر در همان منطقه‌ی صنعتی یا همان بخش با منشاء اعتراض کارگران مرتبط هستند. همچنین هر دو مورد نشان از فقدان نمایندگی سیاسی دارند: هیچ کدام از بازیگران اصلی در هیچ کدام از صحنه‌های سیاسی از کارگران حمایت نکردند. اعتصابات پیوندی در سطح ملی ایجاد کردند، اما به‌شکل شبکه‌ای نه به شکل یک سازمان متحد. ابتکار نوین اتحادیه‌ی کارگری و Conlutas به‌عنوان جناح چپ اتحادیه‌های کارگری یا سازمان‌های چپ‌گرای کوچک، می‌توانستند تداوم ایجاد کنند اما الگوی سازمانی آن‌ها در مقایسه با اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی دارای فدراسیون‌های اتحادیه‌ی ملی و احزاب سیاسی قدرتمند، به‌کل متفاوت بود. تا آن‌جا که می‌توان در مورد اتحادیه‌گرایی جدید صحبت کرد، قطعاً ویژگی‌های متفاوتی در مقایسه با الگوی قدیمی دارد. اعتصابات، کنش‌های محلی‌شده‌ی مقاومت در متن موج‌های ملی اعتصابات‌اند، اما منجر به ایجاد فدراسیون‌های ملی جدید نمی‌شوند. احزاب سیاسی یک مرجع مرکزی نیستند و فقط مرجعی حاشیه‌ای محسوب می‌شوند. اعتراضات متوجه شرکت‌هایی است که درگیر طراحی شرایط کاری و روابط صنعتی‌اند. این امر تا حدودی به سیستم‌های ملی روابط صنعتی ربط دارد، اما مشخصاً در مقابل کارفرما و الگوی توسعه‌ای که دنبال می‌شود قرار می‌گیرد. نهادهای سرکوبگر دولتی در هر دو مورد نقشی کلیدی به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از مقاومت کارگران ایفا می‌کنند.

تفاوت‌های دو مورد نه در ویژگی‌های ملی که در ویژگی‌های محلی نهفته است. می‌توان نتیجه گرفت که اعتصابات دارای خاص‌بودگی‌های ملی هستند، مثل وابستگی به مسیر که الگوی توسعه‌ی ملی و محلی و سیستم ملی روابط صنعتی و سیاست اجتماعی را تعیین می‌کند. اما هیچ یک از موارد، چنان ویژگی قوی ملی ندارند که تفاوت عمده‌ای ایجاد کند. این امر در نقطه‌ی مقابل اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی قرار دارد که بر مخالفت با الگوهای ملی خاص حاکمیت اقتدارگرا متمرکز بود. خاص‌بودگی‌های محلی بر اعتصابات تأثیر داشت، چرا که سنت مبارزه در یک مورد ریشه در خوشه‌ی صنعتی منطقه‌ی گورگان داشت و در مورد دیگر، در بخش ساخت‌وساز که متشکل از نیروی کار عمدتاً مهاجر بود. در مورد بلو مونته، سنت مقاومت قوی محلی و منطقه‌ای، نقشی تعیین‌کننده در جنبش‌های اجتماعی درگیر منازعه داشت.

در هر دو مورد، این الگوی توسعه است که مورد بحث می‌باشد. ویژگی‌های آن در مورد هند عبارت است از توسعه‌ی صنعتی که هیچ فضایی برای اشکال قانونی اتحادیه‌ها، نمایندگی کارگران قراردادی، یا شرایط کاری انسانی‌تر و کم‌تر دشوار باقی نگذاشته است. در برزیل، الگوی توسعه عبارت است از تحمیل بیرونی و از بالا به پایین پروژه‌های صنعتی‌سازی به مناطق توسعه‌نیافته و پیرامونی کشور. منافع و سود انرژی تولیدشده در بلو مونته عاید آن مراکز سیاسی و اقتصادی خواهد شد که در مناطقی از برزیل با تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی بسیار بالاتر از ایالت پارا قرار گرفته‌اند. شرکت‌های ساخت‌وساز و انرژی که در پروژه دخیل‌اند نیز در مناطق بهتری واقع شده‌اند. بنابراین بسیاری از مردم حوضه‌ی آمازون، فرایندهای صنعتی‌سازی این حوضه را تجاوزی استعماری می‌دانند. از سوی دیگر، خود کارگران ساخت‌وساز عمدتاً یا از جمعیت آوارگان آسیب‌دیده از سد هستند، یا از مناطق حاشیه‌ای برزیل با تعداد نامتناسبی از کارگران آفریقایی‌تبار و یا با تحصیلات ابتدایی.

پرسش کلیدی این است که آیا نوع جدید اتحادیه‌گرایی می‌تواند با استفاده از الگوی سازمانی که نسبت به الگوی پیشین از استحکام کم‌تری برخوردار است، با کل سیستم سلطه مقابله کند؟ تنها راهی که فقدان شکل و ساختار در سطح سازمانی را متعادل می‌سازد، بسیج در مقیاسی است که برای سازوبرگ‌های دولتی و سرکوبگر کنترل‌ناپذیر

باشد؛ اما می‌تواند برای جنبش‌های مترقی نیز کنترل‌ناپذیر باشد. بنابراین، برای این که نوع جدید اتحادیه‌گرایی موفق شود، دو گزینه پدید می‌آید: الف) شکل رسمی‌تر و به‌لحاظ جغرافیایی گسترده‌تر سازمان‌دهی؛ ب) بسیج توده‌ای گسترده‌تر با سطوح بالاتر خودسازمان‌دهی. درحالی‌که بسیج در سال‌های گذشته چشمگیر بوده است، اما چالش‌های پیش روی نوع جدید اتحادیه‌گرایی هنوز بسیار زیاد است.

### نتیجه‌گیری

دو مطالعه‌ی موردی در این مقاله برخی از ویژگی‌های نوع جدید اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. یک ویژگی این است که فدراسیون‌های اتحادیه‌ی ملی تا حد زیادی از مبارزات سایت‌های صنعتی جدا شده‌اند؛ ویژگی دیگر این است که هیچ حزب سیاسی عمده‌ای، مرجعی مرکزی برای اعتصابگران مهیا نمی‌سازد. همزمان، درحالی‌که می‌توان ناآرامی‌های کارگری در برزیل و هند را که این‌جا بررسی شد به‌عنوان بخشی از موج اعتصابات ملی دید، اعتراضات در ابتدا علیه الگوی توسعه یا رژیم ملی سیاسی خاصی نبود، بلکه علیه الگوی توسعه‌ای بود که ابعاد جهانی داشت. بنابراین نوع جدید اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی در مقیاسی متفاوت از اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی که عمدتاً رژیم‌های ملی را به چالش می‌کشید عمل می‌کند. بنابراین، چارچوب نوع جدید اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی، محلی و منطقه‌ای‌اند، و مانند اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی قدیمی ملی نیستند. بازیگران اصلی اتحادیه‌های کارگری‌اند، اما همان‌طور که از تأثیر قوی خود کارگران و از سطح رقابت میان اتحادیه‌های مختلف در مورد برزیل قابل مشاهده است، آن‌ها فقط یکی از بازیگران‌اند.

با توجه به این مطالعات تجربی، می‌توان چندین نتیجه را گرفت و پیشنهادهایی در مورد وضعیت پژوهش در روابط صنعتی و جنبش‌های اجتماعی مطرح ساخت. اولین نتیجه این است که پژوهش‌های روابط صنعتی قویاً بر اتحادیه‌های کارگری به‌طور کلی، و بر نوع مشخصی از اتحادیه‌های کارگری متمرکز شده‌اند. اگرچه بسیاری از بررسی‌های اولیه‌ی ناآرامی‌های کارگری بر این واقعیت تأکید داشتند که اتحادیه‌های کارگری فقط



در رابطه با اعتصاب‌های کوچک فعال هستند (بنگرید به هایمن، ۱۹۷۲ در مورد بریتانیا)، پژوهش‌های بعدی درباره‌ی روابط صنعتی، برای تمرکز بر اتحادیه‌های کارگری بر بازیگران بالقوه متمرکز شده‌اند. ایده‌ی این که اتحادیه‌های کارگری به‌شیوه‌ی کاملاً بخشی (sectoral) بدون توسعه‌ی شبکه‌های بزرگ‌تر عمل خواهند کرد (ملوچی، ۱۹۹۶) و این اندیشه که جنبش‌های اجتماعی به‌شیوه‌ی بخشی عمل نخواهند کرد (مثلاً روچت، ۱۹۹۵)، بسیار انعطاف‌ناپذیر است؛ حتی اگر این کلیشه‌ها به‌وضوح به‌عنوان الگوهای تحلیلی به‌کار گرفته شود (بنگرید به دیانی، ۲۰۱۷). البته که هنوز هم اتحادیه‌های فوردیستی بوروکراتیک یا فدراسیون‌های اتحادیه‌ای متمرکز بر یک کارخانه وجود دارند، اما هنوز هم گرایش‌های مشابهی را برای بسیاری از سازمان‌های جامعه‌ی مدنی که به‌خاطر «تخصص» و وجهه‌ی عمومی خود و یا الزامات برندسازی و تأمین بودجه به یک حوزه‌ی سیاسی چسبیده‌اند، مشاهده کنیم.

دوم، پیشنهاد می‌کنم که نظریه‌پردازی به‌جای استفاده از الگوهای تحلیلی که دید را تار یا محدود کند، باید در مسیر گره‌گشایی از منازعات اجتماعی و نیز همسو با قوم‌نگاری «مطالعه از پایین» باشد (نادر، ۱۹۷۲). شبکه‌ها، اشکال سازمانی و الگوهای کنش سیاسی در منازعات اجتماعی در یک زمینه‌ی خاص جهانی پدید می‌آیند (مک‌مایکل، ۱۹۹۰). اعتصابات توده‌ای از الگوهای بسیج کردن پیروی می‌کنند که با چرخه‌های سرمایه‌گذاری و الگوهای جغرافیایی مرتبط است (کوئه و یوردهوس-لیر، ۲۰۱۱؛ هرود، ۱۹۹۷، لوکزامبورگ، ۲۰۰۸/۱۹۰۶). ابعاد جغرافیای محلی درست به‌اندازه‌ی جغرافیای ملی و جهانی به موضوع ربط دارد؛ جغرافی‌دانان کارگری اصطلاح «اتحادیه‌گرایی اجتماع» را ابداع کرده‌اند (هرود، ۲۰۱۰:۲۲) تا اشکال سازمان‌دهی کارگرانی که همواره از مرزهای محل کار فراتر رفته‌اند دریابند. تلاش‌های برخی بوروکراسی‌های اتحادیه‌های کارگری برای جدا کردن مبارزات در محل کار از باقی منازعات اجتماعی، صرفاً در مناطق جغرافیایی خاص، صنایع خاص و چارچوب‌های زمانی خاص موفق بوده است، اما الگوی تحلیلی تفسیر روابط صنعتی برآمده از این نوع اتحادیه‌گرایی کارگری پایدارتر از مرجع آن است. وقت آن رسیده است که چشم‌انداز محدود در مورد چگونگی ارتباط منازعات با «جهان بیرون» را کنار بگذاریم. جغرافیای

کارگری می‌تواند ابزاری میان ابزارهای دیگر برای گسترده‌تر کردن چشم‌انداز و به چشم آوردن طیف کامل برهم‌کنش‌های ممکن میان جنبش‌های اجتماعی متفاوت باشد. این دو پیشنهاد، پژوهش‌های مربوط به منازعات کارگری را از سطح محل کار و یا صنعت به سطح شکل‌گیری اجتماعی که در آن چندین منازعه با هم تداخل دارند منتقل می‌کند. از نظر مطالعات موردی ما، ائتلاف جنبش ضد سدسازی و کارگران ساخت‌وساز در شمال برزیل، پیوند شدیدی با هویت‌های متفاوت گروه‌ها و دسته‌های اجتماعی دارد. درحالی‌که مقاومت علی‌دها عموماً به‌عنوان مقاومت «اکولوژیک» و «بومی» شکل می‌یابد، عمدتاً ناشی از منافع حفظ روابط کار موجود است. سدسازی، وضعیت کاری جمعیت محلی همچون ماهیگیران، کشاورزان سنتی، معدنکاران کوچک، صنعتگران و غیره را تهدید می‌کند و این اندیشه که آن‌ها نه به‌عنوان کارگران که به‌عنوان مردم بومی با سدسازی مخالف‌اند، برچسبی است که از بیرون به آن‌ها تحمیل می‌شود. این بدان معنا نیست که هویت‌های منطقه‌ای، اجتماعی و اتنیک‌ی ربطی به جمعیتی که تحت تأثیر آوارگی هستند یا شرایط کار و معاش آن‌ها تغییر یافته ندارد؛ البته که ربط دارد. اما در مورد کارگران ساخت‌وساز و هر دو نوع بازیگرانی که با مقصر دانستن «سفیدپوستان» (gringos) متوجه زمینه‌ی استعماری سدسازی می‌شوند نیز این امر صدق می‌کند. بنابراین، روابط کار و سایر روابط اجتماعی با همدیگر همپوشانی دارند؛ صرفاً نمی‌توان آن‌ها را به روابط کار و یا روابطی که به نوع دیگری از هویت‌های اجتماعی نسبت داده می‌شود فروکاست. در مقابل، منازعات کمربند صنعتی گورگان به‌وضوح بر کارخانه‌های مختلف متمرکز است، اما بازیگران شبکه‌ای را که جزو کارگران کارخانه نیستند و خود را «فعال کارگری» نمی‌دانند اما الگوی توسعه یا مسئله‌ی سرمایه‌سالاری برایشان مهم است نیز در بر می‌گیرد.

به‌طور خلاصه، نگران آن هستیم که مفهوم «شبکه‌های کارگری» ما را مجبور کند بر شرایط یک دسته‌ی خاص به نام «کارگر» متمرکز شویم، و نگذارد که ماهیت جنبش‌های مقاومت نوظهور که این الگوی توسعه را هدف قرار می‌دهد درک کنیم. به‌نظر می‌رسد این رویکرد موجب تقویت چشم‌انداز «اکونومیستی» می‌شود که موجب گسست پیوند میان منازعات کارگری از عوامل بحران‌زای گسترده‌تر ملی و جهانی

می‌گردد. رویکرد شبکه‌های کارگری ممکن است در تلاش برای «تمرکززدایی» مطالعات روابط صنعتی مفید باشد، اما نمی‌تواند «مطالعه از پایین» را به سرانجام برساند، و از منازعه‌ای خاص و تحلیل عامل بحران‌زای جهانی مشخص که با مبارزات خاص آشکار می‌شود و معنای خاصی را به آن‌ها می‌بخشد، آغاز می‌کند. بخشی از این شرایط جهانی، تمرکز محلی و منطقه‌ای بسیاری از مبارزات است. تحلیل این‌که چرا منازعات چندگانه‌ای که در سطح جهانی شاهد هستیم معمولاً محدود به سطوح محلی و منطقه‌ای است، گاهی اوقات به سطح ملی ارتقا می‌یابد، اما تقریباً هرگز شکل‌های فراملی به خود نمی‌گیرد، بسیار مهم است. تمرکز رویکرد شبکه‌های کارگری در استراتژی‌سازی فرامرزی، این واقعیت را پنهان می‌کند که شکل‌گیری جنبش فراملی یک استثناست و مشخصه‌ی جنبش‌های اجتماعی امروز نیست. این بدان معنا نیست که فعالیت فراملی مطلوب نیست، اما در این مرحله شاید مسئله‌ی مهم‌تر این باشد که چرا به کرات اتفاق نمی‌افتد.

همین شرط در مورد ایده‌ی سازمان‌دهی کارگران در امتداد زنجیره‌های ارزش، که میان برخی از پژوهشگران کارگری تبدیل به یک کلیدواژه شد، صدق می‌کند (برای مثال فیچر، ۲۰۱۵). سازمان‌دهی در امتداد زنجیره‌ی ارزش در بسیاری از موارد بسیار مطلوب است. من در یک مطالعه‌ی گسترده‌تر نشان داده‌ام که بیشتر شبکه‌های بین‌سازمانی میان کارگران در امتداد زنجیره‌ی ارزش سازمان‌یافته نیستند، اگرچه نمونه‌های بسیار موفق اما نادر مانند شبکه‌های اکسچین (Exchans) وجود دارد که کارگران خرده‌فروشی آلمانی را با کارگران پوشاک در آسیای جنوبی در همان زنجیره‌های خرده‌فروشی پیوند می‌دهد، یا کارگران فولاد لاتینو (Latino) در ایالات متحده را با معدنکاران سنگ‌آهن در مکزیکو پیوند می‌دهد (نوک، ۲۰۱۶؛ همچنین بنگرید به یونگه اوسلونگ، ۲۰۱۵). حرف من این است که مفهوم شبکه‌های کارگری، آن اشکال سازمان‌دهی یا شبکه‌سازی کار را برجسته می‌کند که از طراحی سازوبرگی مفهومی برای در نظر گرفتن سازمان‌دهی‌های مقاومت در برابر توسعه‌ی غارتگرانه که در واقع در حال ظهور هستند، مطلوب‌تر خواهد بود. این سوگیری داوطلبانه ممکن است بر کیفیت تحلیلی رویکرد تأثیر بگذارد. درعین‌حال، تمرکز بر شبکه‌های کارگری می‌تواند منجر به این شود که شیوه‌ی مفصل‌بندی نیروی کار در سطح صورت‌بندی

اجتماعی به صورت فزاینده جهانی، یعنی مفصل‌بندی آن را با روابط اجتماعی استعمار (از جمله نواستعمارگرایی و پسااستعمارگرایی)، با طبیعت، محیط زیست و فروپاشی قریب‌الوقوع زیست‌محیطی، و با تضعیف روابط جامعه و تبدیل جامعه به «سوژه‌های» فردی و خشونت‌بار بازاری نادیده بگیریم.

بنابراین روشی را پیشنهاد می‌کنم که ماهیت توسعه‌ی غارتگر را که در آن منازعات در مورد نیروی کار، زمین و محیط زیست به‌طور فزاینده‌ای با یکدیگر همپوشانی دارند، تحلیل کند. هرگونه راه‌حلی برای بحران بازتولید سیاسی و اجتماعی کنونی، باید به صورت یکپارچه از پس تمام این مشکلات (و احتمالاً مشکلات دیگر) برآید، زیرا این‌ها به‌شدت درهم‌تنیده‌اند. شکایات کارگران ساخت‌وساز در برزیل و کارگران خودروسازی در هند در محل کار آنها یا در سطح صنعت آنها حل نمی‌شود. بیشتر این کارگران به‌دلیل تغییر در تولید محصولات کشاورزی، که به بازارهای جهانی غذا و ویرانی زیست‌محیطی برمی‌گردد، به مناطق صنعتی و سایت‌های ساخت‌وساز مهاجرت کرده‌اند، درحالی‌که پروژه‌های صنعتی که این کارگران اکنون در آنها کار می‌کنند، باعث آوارگی سایر بخش‌های جمعیت و فجایع زیست‌محیطی جدید می‌شوند. مشکلات زیست‌محیطی ناشی از این نوع «توسعه»، در یک چرخه‌ی مداوم به‌نوبه‌ی خود توزیع نابرابر منابع و زمین را تشدید می‌کند.

## یادداشت‌های نویسنده

\* مایلم از سردبیران «توسعه و تغییر» (Development and Change) و سردبیران بخش انجمن مباحثه (Forum Debate) که به بهبود این متن کمک کردند تشکر کنم.

(۱) در مورد چین بنگرید به

Butollo and Ten Brink (2012); Chan and Hui (2012); Chen (2013); Friedman (2012); Kan (2011); on South Africa, see Alexander (2013); Bond and Mottiar (2013); on Brazil, see Veras (2013, 2014); on India, see *Gurgaon Workers News* (various issues); Nowak (2014, 2015, 2016a); *Wildcat* (2014).

(۲) رویکرد «شبکه‌های کارگری» همچنین باید مشخص کند که چگونه خود را از رویکرد «شبکه‌های جهانی نیروی کار» پیتر واد (۲۰۱۳) که مسائل کاملاً مشابهی را مطرح می‌سازد، متمایز می‌کند.

- (۳) این ادغام در مورد کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره‌ی جنوبی ناپایدارتر بود و در دولت راست‌گرای افراطی پارک گئون هه در سال ۲۰۱۳ به‌طور موقت لغو شد.
- (۴) دو اتحادیه از سه اتحادیه‌ی کارگری دیگر کارخانه‌های سوزوکی در مانسار با فدراسیون اتحادیه‌ی کارگران هند همسو هستند.
- (۵) کمیته‌ی موقت اتحادیه‌ی کارگران ماروتی سوزوکی مبارزات همبستگی را بین خیزش در سال ۲۰۱۲ و انتخابات رسمی اتحادیه در هر دو کارخانه ماروتی در سال ۲۰۱۴ رهبری کرد.
- (۶) سینتاراپا-پی‌ای، اتحادیه‌ی کارگران صنعت ساخت‌وساز سنگین ایالت پارا است که وابسته به فدراسیون محافظه‌کار اتحادیه‌ی قدرت (Força Sindical) است.
- (۷) اما برای برخی از نوشته‌های انتقادی‌تر در مورد مفهوم اتحادیه‌گرایی جنبش‌های اجتماعی بنگرید به اسکپس (۲۰۱۴) و زاجاک (۲۰۱۷).
- (۸) کارگران کنترل کامل منابع فکری و ارتباطی را در دست داشتند، اما از نوع دیگری؛ برای مثال، کارگران ساخت‌وساز در برزیل با پیام‌های متنی در مورد اعتصابات ارتباط برقرار کردند و گسترش سریع موج اعتصاب را در سراسر کشور سازمان دادند.

## منابع

- Aganon, M.E., M.R. Serrano and R.A. Certeza (2009) 'Union Revitalization and Social Movement Unionism in the Philippines. A Handbook'. Manila: Friedrich Ebert Stiftung and UP School of Labor and Industrial Relations.
- Alexander, P. (2013) 'Marikana, Turning Point in South African History', *Review of African Political Economy* 40(138): 605–19.
- Bond, P. and S. Mottiar (2013) 'Movements, Protest and Massacre in South Africa', *Journal of Contemporary African Studies* 31(2): 283–302.
- Breman, J. and M. van der Linden (2014) 'Informalizing the Economy: The Return of the Social Question at a Global Level', *Development and Change* 45(5): 920–40.
- Butollo, F. and T. Ten Brink (2012) 'Challenging the Atomization of Discontent', *Critical Asian Studies* 44(3): 419–40.
- Campos, P.H. (2014) 'Os empreiteiros de obras p'ublicas e as pol'iticas da ditadura para os trabalhadores da construc, ~ao civil' ['The Constructors of Public Works and the Politics of the Dictatorship towards Construction Workers'], *Em Pauta* 33. <https://www.e-publicacoes.uerj.br/ojs/index.php/revistaempauta/article/view/13025> (accessed 14 April 2016).
- Chan, C.K. and E. Hui (2012) 'The Dynamics and Dilemma of Workplace Trade Union Reform in China: The Case of the Honda Workers' Strike', *Journal of Industrial Relations* 54(5): 653–68.
- Chen, C.J. (2013) 'Die Zunahme von Arbeitskonflikten in China: Ein Vergleich von ArbeiterInnenprotesten in verschiedenen Sektoren' ['The Increase of Labour Conflicts in China: A Comparison of Workers' Protests in Different Sectors'], in G. Egger et al. (eds) *Arbeitskampfe in China [Labour Struggles in China]*, pp. 78–105. Wien: Promedia.
- Coe, N.M. and D. Jordhus-Lier (2011) 'Constrained Agency? Re-evaluating the Geographies of Labour', *Progress in Human Geography* 35(2): 211–33.

Corrêa, S.R. Moraes (2014) 'As Lutas e Resistências do Movimento Xingu Vivo Para Sempre diante do Projeto Hidrelétrico Belo Monte: o padrão de desenvolvimento da Amazônia em disputa' ['The Struggles and Resistances of Movimento Xingu Vivo Para Sempre against the Hydroelectric Project Belo Monte: The Disputed Pattern of Development in Amazonia']. Doctoral thesis, Universidade Federal de Campina Grande, Campina Grande.

DIEESE (2013) 'Estudo Setorial da Construção 2012' ['Sectoral Study of the Construction Sector 2012']. Estudos pesquisa [Research Study] No. 65. Sao Paulo: Departamento Intersindical de Estatística e Estudos Socioeconomicos (DIEESE).

Diani, M. (2015) *The Cement of Civil Society: Studying Networks in Localities*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.

Diani, M. (forthcoming 2017) 'Unions as Social Movements or Unions in Social Movements', in J. Grote and C. Wagemann (eds) *Social Movements and Organized Labour*. London: Ashgate (forthcoming).

Evans, P.B. (1989) 'Predatory, Developmental, and Other Apparatuses: A Comparative Political Economy Perspective on the Third World State', special issue of *Sociological Forum* 4(4): 561–87.

Fichter, M. (2015) 'Organising In and Along Value Chains. What Does It Mean for Trade Unions?'. Berlin: Friedrich-Ebert Stiftung. <http://library.fes.de/pdf-files/iez/11560.pdf> (accessed 9 February 2017).

Friedman, E. (2012) 'Getting through the Hard Times Together? Chinese Workers and Unions Respond to the Economic Crisis', *Journal of Industrial Relations* 54(4): 459–75.

Gouldner, A.W. (1954) *Wildcat Strike. A Study in Worker-Management Relationships*. New York: Harper and Row.

*Gurgaon Workers News* (various issues, 2007–2015). <http://gurgaonworkersnews.wordpress.com>

Herod, A. (1997) 'From a Geography of Labor to a Labor Geography: Labor's Spatial Fix and the Geography of Capitalism', *Antipode* 29(1): 1–31.

Herod, A. (2010) 'Labour Geography: Where Have We Been? Where Should We Go?', in H.M. Knutsen, A.C. Bergene and S.B. Endresen (eds) *Missing Links in Labour Geography*, pp. 15–28. Farnham: Ashgate.

Hiller, E.T. (1928) *The Strike. A Study in Collective Action*. Chicago, IL: The University of Chicago Press.

Holdt, K. (2002) 'Social Movement Unionism. The Case of South Africa', *Work, Employment & Society* 16(2): 283–304.

Hyman, R. (1972) *Strikes*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.

Jungeh'ulsing, J. (2015) 'Labour in the Era of Transnational Migration: What Prospects for International Solidarity?', in A. Bieler et al. (eds) *Labour and Transnational Action in Times of Crisis*, pp. 191–208. London: Rowman and Littlefield.

Kan, W. (2011) 'Collective Awakening and Action of Chinese Workers: The 2010 Auto Workers Strike and its Effects', *Sozial Geschichte Online* 6: 9–27.

Lambert, R. (1989) 'Social Movement Unionism: The Urgent Task of Definition. Comments on Peter Waterman's Brief Note on Social Movement Unionism'. Perth: Department of Social Anthropology, University of Western Australia.

Lambert, R. and E. Webster (1988) 'The Reemergence of Political Unionism in Contemporary South Africa?', in W. Cobbett and R. Cohen (eds) *Popular Struggles in South Africa*, pp. 20–41. London: James Currey.

Luxemburg, R. (1906/2008) 'The Mass Strike, the Political Parties and the Trade Unions', in H. Scott (ed.) *The Essential Rosa Luxemburg*, pp. 111–81. Chicago, IL: Haymarket Books.

Lyddon, D., X. Cao, Q. Meng and J. Lu (2015) 'A Strike of "Unorganised" Workers in a Chinese Car Factory: The Nanhai Honda Events of 2010', *Industrial Relations Journal* 46(2): 134–52.

McBride, J. and I. Greenwood (2009) *Community Unionism: A Comparative Analysis of Concepts and Contexts*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.

McMichael, P. (1990) 'Incorporating Comparison within a World-Historical Perspective: An Alternative Comparative Method', *American Sociological Review* 55(3): 385–97.

Melucci, A. (1996) *Challenging Codes*. Cambridge and New York: Cambridge University Press. Nader, L. (1972) 'Up the Anthropologist: Perspectives Gained from Studying Up', in D. Hymes (ed.) *Reinventing Anthropology*, pp. 284–311. New York: Pantheon.

Nowak, J. (2014) 'The Maruti Workers March for Justice', *WorkingUSA* 17(4): 579–86.

Nowak, J. (2015) 'Massenstreiks im Bausektor Brasiliens zwischen 2011 und 2014' ['Mass Strikes in the Brazilian Construction Sector between 2011 and 2014'], *Sozial Geschichte Online* 17: 15–50.

Nowak, J. (2016a) 'Strikes and Labour Unrest in the Automobile Industry in India: The Case of Maruti Suzuki India Limited', *WorkingUSA* 19(3). <https://doi.org/10.1111/wusa.12250>

Nowak, J. (2016b) 'Grenz überschreitende Solidarität' at unter ArbeiterInnen. Eine Bestandsaufnahme anhand von vier Fallstudien' ['Solidarity among Workers beyond Borders: An Assessment Based on Four Case Studies']. Berlin: Rosa Luxemburg-Stiftung. [www.rosalux.de/publication/42406](http://www.rosalux.de/publication/42406) (accessed 9 February 2017).

PUDR (2001) 'Hard Drive. Working Conditions at Maruti Udyog Limited'. Delhi: People's Union for Democratic Rights. <http://www.pudr.org/?q=content/hard-driveworking-conditions-maruti-udyog-ltd> (accessed 25 February 2016).

PUDR (2013) 'Driving Force. Labour Struggles and Violation of Rights at Maruti Suzuki India Limited'. Delhi: People's Union for Democratic Rights. <http://www.pudr.org/?q=content/driving-force-labour-struggles-and-violation-rights-maruti-suzuki-india-limited> (accessed 13 February 2014).

Reiss, J. (2005) 'Social Movement Unionism and Progressive Public Policy in New York', *Just Labour* 5(Winter): 36–48.

Robinson, I. (2000) 'Neoliberal Restructuring and US Unions: Toward Social Movement Unionism?', *Critical Sociology* 26(1–2): 109–38.

Rucht, D. (1995) 'Parties, Associations and Movements as Systems of Political Interest Intermediation', in J. Thesing and W. Hofmeister (eds) *Political Parties in Democracy*, pp. 103–25. Sankt Augustin: Konrad Adenauer Stiftung.

Scipes, K. (1991) 'Social Movement Unionism: A New Model of Unionism'. Working Paper. The Hague: Institute of Social Studies.

Scipes, K. (2014) 'Social Movement Unionism or Social Justice Unionism? Entangling Theoretical Confusion within the Global Labor Movement', *Class, Race and Corporate Power* 2(3): Article 9. <http://digitalcommons.fiu.edu/classracecorporatepower/vol2/iss3/9>

Tattersall, A. (2015) *Power in Coalition Strategies for Strong Unions and Social Change*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Valladares, L.P. (1982) 'O caso dos operários do Metro do Rio de Janeiro' ['The Case of the Workers for the Metro in Rio de Janeiro'], in J. Alvaro Moises (ed.) *Cidade, Povo e Poder [City, People and Power]*, pp. 61–84. Rio de Janeiro: Paz e Terra.

Vandenberg, A. (2006) 'Social-Movement Unionism in Theory and in Sweden', *Social Movement Studies* 5(2): 171–91.

Veras, R. (2013) 'Suape em Construção, Peões em Luta: o novo desenvolvimento e os conflitos do trabalho' ['Suape in Construction, Proles in Struggle: The New Development and Labour Conflicts'], *Cadernos CRH* 26(68): 233–52.

Veras, R. (2014) 'Brasil em obras, peões em luta, sindicatos surpreendidos' ['Brazil at Work, Proles in Struggle, Unions Surprised'], *Revista Crítica de Ciências Sociais* 103: 111–36.

Wad, P. (2013) 'Getting International Labour Rights at a Foreign Controlled Company in Malaysia: A Global Labour Network Perspective', *Geoforum* 44: 52–61.

Waterman, P. (1991) 'Social-Movement Unionism: A New Model for a New World'. Working Paper No. 110. The Hague: Institute of Social Studies. [www.researchgate.net/publication/5130391\\_Social-movement\\_unionism\\_a\\_new\\_model\\_for\\_a\\_new\\_world](http://www.researchgate.net/publication/5130391_Social-movement_unionism_a_new_model_for_a_new_world) (accessed 26 February 2016).

Webster, E. (1987) 'The Rise of Social-Movement Unionism: The Two Faces of the Black Trade Union Movement in South Africa'. Johannesburg: Sociology Department, University of Witwatersrand.

Wildcat (2014) 'Krise in Indien: Zwischen Klassenkampf und Populismus' ['Crisis in India: Between Class Struggle and Populism'], *Wildcat* 96: 59–63.

Zajak, S. (forthcoming 2017) 'Social Movements and Trade Unions in Cross-movement Counter Mobilization. A Polanyian Inspired View on Social Movement and Trade Union Cooperation', in J. Grote and C. Wagemann (eds) *Social Movements and Organized Labour*. London: Ashgate (forthcoming).